



پلیس در مقابل پازولینی، پازولینی در مقابل پلیس وو مینگ ترجمه: رامین اعلایی

این مقاله از وو مینگ در ماه اکتبر سال ۲۰۱۵ در نسخه‌ی اینترنتی مجله ایتالیایی *Internazionale* منتشر شد. یک سال پس از این تاریخ ایان می‌یر متن را به انگلیسی برگرداند و در وبلاگ بنیاد وو مینگ منتشر کرد. وو مینگ (Wu Ming) [به چینی یعنی ناشناس] نام مستعار یک گروه از نویسندگان کمونیست ایتالیایی است که در سال ۲۰۰۰ در شهر بولونیای ایتالیا تشکیل شد. چهار نفر از اعضای این گروه پنج نفره پیش از تشکیل این گروه رمانی با عنوان «Q» (۱۹۹۹) نوشته بودند. آن‌ها از اعضای سابق تشکل لوتر بلیزت هستند که حوزه‌ی فعالیت‌هایشان بیشتر ادبیات و فرهنگ عامه است. این گروه چندین رمان نوشته که برخی از آن‌ها به بسیاری از زبان‌ها ترجمه شده است. در این مقاله آن‌ها با تمرکز بر روی فعالیت‌های ژورنالیستی پازولینی - که عموماً مورد اغفال عمومی قرار گرفته است - چهره‌ای ناسازگار از او در ذهن نهاد دولت و زیرمجموعه‌های کنترل‌گر آن به ویژه پلیس نشان می‌دهند. پی‌یر پائولو پازولینی شاعر، نویسنده، تئوریسین و کارگردان معاصر ایتالیایی بود که در سال ۱۹۷۵ در ساحل اوستیا در نزدیکی رم، به قتل رسید. در آن زمان یک پسر جوان روسپی به نام جوزپه پلوزی مدعی شد قاتل اوست زیرا که پازولینی قصد تجاوز به او را داشته است. اما بسیاری معتقدند که قتل او مشکوک و به دلیل انگیزه‌های سیاسی فراوان بوده است. در هفتم می ۲۰۰۵، پلوزی ادعاهای پیشین خود را پس گرفت و اعتراف کرد که پازولینی توسط سه نفر با لهجه جنوبی که

پازولینی را یک "کمونیست کثیف" خطاب کرده بودند به قتل رسیده است. همچنین وی اعلام کرد که خانواده‌اش برای تحت فشار قرار دادن او به منظور اعتراف به قتل پازولینی مورد تهدید قرار گرفته بودند. به گزارش هالیوود ریپورتر، مرگ پی‌یر پائولو پازولینی ایتالیایی به مدت بیش از ۴۰ سال است که در حاله‌ای از ابهام قرار دارد و بسیاری از ابعاد دهشتناک آن همچنان نامکشوف باقی مانده است. وو مینگ اما ادعای دیگری دارد. او در این مقاله به طور تلویحی قاتل یا قاتلین بی‌نام اما مشهور پازولینی را معرفی می‌نماید. کسانی که به گفته‌ی وو مینگ نزدیک صبح بر سر نعش تکه پاره‌ی او نشستند و با خونسردی تمام لبخند زدند.

۱. "حرامزاده مرده است"

مارچلو ایسی^۱، ۱۹ ساله، ساعت ۳ صبح می‌میرد، تنها همچون یک سگ زنجیر شده در یک خانه‌ی متروک. او بعد از یک روز و یک شب جیغ کشیدن، ضجه زدن، التماس کردن، بدون آب و غذا و در حالی که میچ دست و پایش به یک میز بسته شده بود، در یک سلول در زندان رجینا کوئلی^۲ می‌میرد. او ذات‌الریه دارد و در وضعیت شوک قرار گرفته است، سلول او کاملاً سرد است و طنابی که به میچ دست و پایش بسته شده است روند گردش خون را کند می‌کند. از سلول بغل، پائولو سیگنورلی، یک نئوفاشیست، صدای ضجه‌های مرد جوان را برای مدت طولانی می‌شنود، سپس صدای خس خس سینه‌ی او، تقاضای آب از سوی او و در نهایت خاموشی. صبح روز بعد او از نگهبان زندان درباره‌ی سرانجام ایسی می‌پرسد. "حرامزاده مرده است". نگهبان به او اینگونه پاسخ می‌دهد. تاریخ ۲۹ نوامبر سال ۱۹۵۹ است.

مارچلو ایسی به مدت چهار سال و هفت ماه به جرم دزدیدن تایلر ماشین در زندان بود. او در این مدت علائمی از اختلال روانی از خود بروز داد. واضح‌ترین این علائم این‌ها بودند: او ناخن‌های دستش را می‌بلعید که اغلب اوقات توسط پمپاژ معده از بدنش دفع می‌شد، او همچنین بارها پیش از مرگ به قصد خودکشی سر خود را به دیوارهای سلولش کوبید. پزشکان زندان هر بار مارچلو را به تظاهر به خودکشی محکوم کردند. در نهایت نگهبانان مارچلو را به شدت کتک زدند و میچ دست و پایش را به میز وسط سلول بستند.

در پانزدهم دسامبر، سرپرست زندان کارملو اسکالیا^۳ به دلیل وضعیت اسفناک بهداشتی زندان استعفا می‌دهد. جدا از این، کسی درباره‌ی مرگ ایسی پرس‌وجو نمی‌کند، البته گزارش‌هایی کوتاه در چند روزنامه‌ی کم تی‌رایز منتشر می‌شود که هرگز مناقشه‌ای بر نمی‌انگیزد.

اما خواندن بخشی از ابعاد این حادثه، پی‌یر پائولو پازولینی را شوکه می‌کند. "نمی‌دانم چگونه می‌توانم مقاله‌ای درباره‌ی این مرگ وحشتناک بنویسم"، او این را در ۲۷ دسامبر سال ۱۹۵۹ به مجله‌ی نوی دننه^۴ می‌گوید. "اما آن را همواره به عنوان ایده‌ای برای یک داستان در ذهن خواهم داشت، یا به عنوان بخشی از رمانی که در حال نگارش آن هستم؛ جشن برداشت محصول^۵". یک رمان ناتمام. او می‌افزاید: "من کاملاً با آن‌هایی که مسئولیت دارند زاویه دارم؛ به ویژه با نگهبانان زندان. و هرگز قصور و بی‌رحمی آن‌ها در این مورد را فراموش نخواهم کرد."

^۱ Marcello Elisei

^۲ Regina Coeli

^۳ Carmelo Scalia

^۴ Noi donne

^۵ Il rito della grana

مرگ عذاب‌آور مارچلو ایسی عمیقاً پازولینی را متأثر می‌کند و الهام‌بخش او برای پایان‌بندی فیلم ماماروما^۶ (۱۹۶۲) می‌شود. اما در سال ۱۹۵۹ پازولینی هنوز یک فیلمساز نیست. او ۳۷ ساله است و یک مجموعه شعر، چندین فیلمنامه و دو رمان نوشته است که باعث شهرت‌اش شده‌اند: «بچه‌های زندگی»^۷ و «یک زندگی خشن»^۸. او پیش‌تر خود سابقه‌ی دستگیری، تفهیم اتهام و محاکمه دارد، همچنین کابینه‌ی نخست‌وزیر وقت مستقیماً در سانسور کتاب بچه‌های زندگی او دست داشت. با این وجود این چیزی نیست که با اعمال فاشیست‌ها، پلیس، قضات و زجرکش کردن رسانه‌ها قابل مقایسه باشد.

در کتاب «پازولینی: گزارش قضایی، شکنجه، مرگ»^۹ (۱۹۷۷)، استفانو رودتا^{۱۰} این مسئله را در یک جمله خلاصه می‌کند: "پازولینی از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۵ مدام در دادگاه‌های مختلف حاضر می‌شد." رودتا همچنین در این کتاب از چندین محاکمه و زنجیره‌ای طولانی از تحقیقات سخن می‌گوید که بارها پازولینی را از این سالن به آن سالن دادگاه می‌کشاند. در حالی که در بیرون از دادگاه به تحریک قضات روزنامه‌ها علیه او می‌نویسند، او را تحقیر می‌کنند و بدو تهمت می‌زنند.

۲. ژورنالیسم آزاد

"ما خیلی واضح علیه پلیس به توافق رسیده‌ایم."

مردی که این جمله را در ژوئن سال ۱۹۶۸ می‌نویسد، سابقه‌ی چهار بازداشت، ۱۶ بار تفهیم اتهام و ۱۱ بار محاکمه را در پرونده‌ی خود دارد. علاوه بر همه‌ی این‌ها او سه بار از سوی نتوفاشیست‌ها مورد سوءقصد قرار گرفت اما ادعاهایش در دادگاه مبنی بر ترور شدن هر بار توسط قضات رد شد. "به محض اینکه اندک زمانی به دست بیاورم"، او در متنی منتشرناشده می‌نویسد، "بدون هیچ دخل و تصرفی تمام اتهامات قضایی‌ام را منتشر خواهم کرد. این احتمالاً کمیک‌ترین متنی خواهد بود که تاکنون در ایتالیا منتشر شده است. اما امروز دیگر هیچ چیز خنده‌دار نیست. آن‌ها تراژیک هستند، زیرا که آن‌ها دیگر چیزی درباره‌ی آزار کسی که قربانی دیگران می‌شود نیستند [...] من اکنون دارم در مورد جد و جهدی عمیقاً گسترده و محرمانه در جهت سرکوب که بخش اعظمی از نظام قضایی فاسد ایتالیا را دربرگرفته است سخن می‌گویم [...]". و همچنین، "من تاکنون پنجاه میلیون خرج کرده‌ام تا از خودم در برابر اتهامات پوچ و صرفاً سیاسی دفاع کنم."

امروزه روز دشوار است، تقریباً، غیرممکن است که میزان آزار و شکنجه‌ای که پازولینی به مدت ۱۵ سال با آن در مصاف بود را درک کرد. "یک استراتژی از لینچینگ [زجرکش کردن] و پیچیده‌سازی"^{۱۱} که در سال ۲۰۰۵ شروع به کار کرد و اخیراً در سالابورسای بولونیا مجدداً به نمایش درآمد، عنوان نمایشگاهی است که تلاش دارد بخشی از این شکنجه‌ها را نشان دهد. این می‌تواند تنها راه ممکن باشد، اینکه برای یک درک درست، ما می‌بایستی به سمت پرتگاه

^۶ Mamma Roma

^۷ Ragazzi di vita

^۸ Una vita violenta

^۹ Pasolini: judicial report, persecution, death (۱۹۷۷)

^{۱۰} Stefano Rodotà

^{۱۱} A strategy of lynching and of mystifications

سرازیر شویم. این همان کاری هم هست که فرانکو گروتارولا^{۱۲} نویسنده‌ی کتاب "پازولینی: یک زندگی معذب"^{۱۳} در سال ۲۰۰۵ [با افشای بسیاری از تهمت‌ها] علیه پازولینی انجام داد: "ما مجبور به مقابله با هوموفوبیایی غیر قابل تصور و کثیف هستیم. در مورد کلیه فصول فاسد مقالات فکر کنید، به اندازه کاسه ای بزرگ که از کود و کرم انباشته شده است، کثیف است."

گروتارولا در کتابش نشان می‌دهد که: در میان روزنامه‌ها، تمپو^{۱۴} مهم‌ترین است، یک روزنامه‌ی دست راستی که به طور مرتب و غیرمنقطع به پازولینی حمله می‌کند. و در بین مجلات اسپکیو^{۱۵} [به معنی آینه] و بورگزه^{۱۶} مشتاقانه خود را وقف این ماموریت [حمله به پازولینی] می‌کنند. سنتی که بعدها مجله‌ای همچون لیبرو^{۱۷} به ارث می‌برد.

در صفحات مجله‌ی بورگزه، برجسته‌ترین مفتریان، منتقد موسیقی پی‌یرو بوسکارلی^{۱۸} و نویسنده و کارگردان آینده‌ی تلویزیون، پیترو فرانچسکو پینگیتوره^{۱۹} هستند که این دومی بنیانگذار بورگزه نیز هست. توهین‌های دیگر از سمت جوانی گوارچی^{۲۰} و در یک مورد، از منتقد فیلم جان لوئیجی روندی^{۲۱} سرازیر شده است. با این حال، ملکه ضد پازولینیسم بدون شک جاننا پردا، نام مستعار ماریا جیووانا پازالی پرداسی^{۲۲} (۱۹۸۱-۱۹۲۲) است که بعدها با باگالینو^{۲۳} نیز همکاری می‌کند. پردا به عنوان یک روزنامه‌نگار دست راستی با القابی چون "بانوی روزنامه‌نگاری آزاد" و با شعار "نه یک اخلاق‌گرا و نه پیچیده و مغلط‌نویس" از پازولینی یک دگرجنس هراس، عشق هراس و خودبیمارانگار می‌پرورد. او غالباً برای اشاره به فیلمساز از عبارت "la Pasolina" استفاده می‌کند. و همجنس‌گرایان را توطئه‌گران پنهان می‌خواند. او به مدت چهار سال حتی بعد از مرگ پی‌یر پائولو پازولینی به نوشتن این قبیل چیزها ادامه می‌دهد:

[پازولینی] با گستاخی بی‌حد، به آمیختن مسائل پشت صحنه با مسائل آنتی-فاشیستی، ادامه داده است [...] یک اتحاد محرمانه [...] باعث شده است که بزرگترین و مستبدترین حزبی که ایتالیا به خود دیده است، "سرنگون" شود، یک حزب که همواره به واسطه‌ی نمایندگان برجسته‌اش-که همگی در خدمت کمونیسم هستند- "سرنگون شده" بو می‌کشد تا آنچه که برای او راحت‌تر است و کسی که او نیاز به تکیه کردن به او را دارد را بیابد تا از مواجهه با افکار عمومی در قبال فسادش بگریزد بنابراین اسطوره‌ی جدید متولد شد... خبرنگاران متمایل به چپ مسئولیت جشن گرفتن آن را بر عهده خواهند گرفت مجسم کردن قهرمان سازی آنچه که در حقیقت ترس محرمانه‌ی این یا آن "سرنگون

^{۱۲} Franco Grattarola

^{۱۳} Una vita violentata ("Pasolini. A molested life")

^{۱۴} Il Tempo

^{۱۵} Lo Specchio

^{۱۶} Il Borghese

^{۱۷} Libero

^{۱۸} Piero Buscaroli

^{۱۹} Pier Francesco Pingitore

^{۲۰} Giovannino Guareschi

^{۲۱} Gian Luigi Rondi

^{۲۲} Maria Giovanna Pazzagli Predassi (۱۹۲۲-۱۹۸۱)

^{۲۳} Il Bagaglio

شده " است را اداره کنند... بنابراین اگر ما نبرد جدیدی با مارکسیست‌ها داشته باشیم ... پیش از آنکه سینه‌هایمان را بپوشانیم باید مطمئن باشیم که کونمان را پوشانده ایم.

روش بوفو^{۲۴} [حمله‌ی رسانه‌های مفتری برای تخریب یک شخصیت عمومی] سابقه‌ای بس طولانی دارد. بنابراین بسیاری از تئوری‌های خباثت‌آمیز بر روی شرّ بودن تئوری جنسیت متمرکز هستند. هم ارز جاننا پرادا در مجله‌ی اسپکیو نویسنده و وفادار سابق به جمهوری سالو، جوزه ریمانلی^{۲۵} است که با نام مستعار آ. جی. سولاری قلم می‌زد. همانطور که می‌توان انتظار داشت، حملات دیوانه وار به پازولینی از ناحیه‌ی مجله‌ی سکولو د ایتالیا [قرن ایتالیا]^{۲۶} نیز صورت می‌گرفت، همچنین کشتن شخصیتی رندانه‌تر و با تاثیرگذاری بیشتر در نشریات ملی-محافظه کاری چون اُگی [امروز]^{۲۷} و چنته [مردم]^{۲۸} مشاهده می‌شد.

متأسفانه از این هم بیشتر است. در ۱۹۶۸ سرجیو لئونیه‌ی فیلمساز در مصاحبه‌ای با بورگز تمایل دارد که تا درباره‌ی مناقشات پیرامون فیلم تئورما^{۲۹} سخن بگوید: "من متقاعد شده‌ام که بسیاری از فیلم‌ها با مضمون همجنسگرایی به ارائه‌ی تصویری مشروع و قانونی از این شکل از رابطه‌ی غیرعادی، کمک می‌کنند." حتی گفته‌های همجنس‌هراسانه را می‌توان در مانیفست نیز پیدا کرد: "پایان‌نامه‌ی پازولینی، هنگامی که به استخوان خاجی تقلیل می‌یابد، کاملاً روشن است ... " (۲۱ ژانویه، ۱۹۷۵). همانطوری که تولیو دمائورو^{۳۰} نوشت:

بلک اسپورت‌ها^{۳۱} [نوعی قارچ آبی] همچنین آب‌های نسبتاً دورافتاده را آلوده می‌کنند. زبان شفاهی تنها درباره‌ی آنچه که می‌گوییم و می‌شنویم نیست. بلکه آن درباره‌ی چیزهایی است که آنچه گفته و شنیده شده را، در حدود حافظه‌ی مشترک، احاطه کرده است. ناگفته در کنار گفته وزن سنگینی دارد، آن قدردانی و درک ما را از آن تعریف می‌کند. کسی که مقاله‌ی "پازولینی طرفداران برهنگی را تقدیس می‌کند"^{۳۲} را در اسپرسوی^{۳۳} مورخه‌ی ۱۸ فوریه‌ی سال ۱۹۶۸ را می‌خواند که همراه است با عکسی از مرد جوان لختی که یک اسب سلو را می‌راند، چه بخواند چه نخواهد، حتی ناشر هفته‌نامه‌ی رادیکال-سوسیالیست نیز چه بخواند چه نخواهد، خودش را تحت تاثیر بلک اسپورت فاشیست‌ها خواهد یافت.

^{۲۴} Boffo method

^{۲۵} Giose Rimanelli

^{۲۶} Il Secolo d'Italia

^{۲۷} oggi

^{۲۸} gente

^{۲۹} Theorem

^{۳۰} Tullio De Mauro

^{۳۱} Black spurt

^{۳۲} Pasolini blesses nudists

^{۳۳} l'Espresso

این کمپین عظیمی بود برای مهیا ساختن، یا حتی آغاز فعالیت‌هایی نه تنها در بُعد قضایی و پلیس بلکه همین‌طور حمله‌ی فیزیکی توسط فاشیست‌ها. فاشیست‌هایی که هرگز توسط قضات فراخوانده نمی‌شدند و در نهایت در تحقیقات مختلف درباره‌ی "استراژی تنش" تیرئه می‌شدند؛ افرادی نظیر سرافینو دی‌لویا^{۳۴}، فلاویو کامپو^{۳۵} و پائولو پکوریلو^{۳۶}.

در سیزدهم فوریه ۱۹۶۴، در مقابل خانه‌های دانشجویی در رم، یک فیات ۶۰۰ تلاش می‌کند به سمت گروهی از دوستان پازولینی که پیش‌تر از او در برابر یک حمله‌ی فاشیستی دفاع کرده بودند، براند. راننده‌ی ماشین آدریانو روموآلدی^{۳۷} است، مرید ژولیوس اول^{۳۸} و پسر پینو روموآلدی^{۳۹}، عضو پارلمان و رئیس حزب جنبش اجتماعی ایتالیا^{۴۰}. در حالی که این واقعه در تمام زندگینامه‌های پازولینی شرح داده شده است، در صفحه روموآلدی در ویکی‌پدیا وجود ندارد.

پازولینی به اتهاماتی که علیه‌اش مطرح می‌شود، پاسخ نمی‌گوید. نه در مورد تهمت‌های رسانه‌ای و نه در مورد تجاوزات فیزیکی. این به قول پازولینی یک تصمیم محتاطانه است: او نمی‌خواهد که سطح خود را به سطح آزاردهندگان‌اش فرو بکاهد. علاوه بر این، واکنش و پاسخگویی به اتهامات زمان زیادی از وقت آزاد او را می‌گیرد و پازولینی این را نمی‌خواهد.

۳. چگونه اتفاق افتاد؟

^{۳۴} Serafino Di Luia

^{۳۵} Flavio Campo

^{۳۶} Paolo Pecoriello

^{۳۷} Adriano Romualdi

^{۳۸} [Julius Evola] جولیو سزاره آندره‌آ اولا مشهور به ژولیوس اولا، فیلسوف و نقاش ایتالیایی بود. او را یک روشنفکر فاشیست خوانده‌اند. او یک ضدلیبرال و ضددموکراسی بود. همچنین او برجسته‌ترین فیلسوف جنبش نتوفاشیست اروپا است.

^{۳۹} Pino Romualdi

^{۴۰} Movimento Sociale Italiano (Msi)



چرا او این حد از شکنجه را متحمل می‌شد؟ چون همجنسگرا بود؟ اما پازولینی تنها هنرمندی نبود که با همجنسگرایی همدلی داشت. چون همجنسگرا و کمونیست بود؟ بله، ولی این هم کفایت نمی‌کند. چون همجنسگرا بود، کمونیست بود و آشکارا خود را بر ضد بورژوازی، دولت، دموکراسی مسیحی، فاشیسم، قضات و پلیس نشان می‌داد؟ بله، این کافی است. و برای همه جای جهان کافی است. و برای ایتالیای دهه‌های ۶۰ و ۷۰ کافی‌تر. همانطوری که آلبرتو مورایا نوشت، پازولینی انزجار آن "بورژوازی ایتالیایی را که به مدت چهار قرن، دو مورد از محافظه‌کارترین جنبش‌ها در اروپا-یعنی ضد اصلاحات و فاشیسم-را ایجاد کرده بود، برمی‌انگیخت."^{۴۱} بورژوازی ایتالیا انتقام خود را گرفته است، و هنوز در پی انتقام گرفتن است. مزخرفاتی از قبیل اینکه "پازولینی در کنار پلیس بود"، که امروزه از طرف نئوفاشیست‌ها، کانفورمیست‌ها [عضو حزب باد] مداوماً تکرار می‌شود پژواک‌هایی است از انتقام فاشیست‌ها و کانفورمیست‌های دیروز از پازولینی. حتی تصویر پس از مرگ پازولینی-ساده، بی‌خطر، مبادی آداب و در واقع یک مقوا-نیز بخشی از آن انتقام است.

۴. "آن‌ها برای همیشه نمی‌توانند دروغ بگویند"

فرناندو تامبرونی^{۴۱} که پیشتر وزیر داخلی و وزیر خزانه‌داری بود در مارس ۱۹۶۰ نخست‌وزیر یک دولت مسیحی دموکرات می‌شود. این انتخاب با رأی اعضای حزب جنبش اجتماعی ایتالیا در پارلمان هموار می‌شود. به طور عریان، ۱۵ سال پس از آزادی، یک نیروی نئوفاشیست در نزدیکترین محل ممکن به دولت می‌ایستد. جرقه‌ی اعتراضات و تحریکات در سرتاسر کشور زده می‌شود. در ۳۰ جولای، هزاران تن از معترضین در شهر جنوا که یک شهر کارگری‌ست با پلیس درگیر می‌شوند، این شهری است که پیش‌تر توسط حزب جنبش اجتماعی ایتالیا برای برگزاری کنگره در آن انتخاب شده است. در ۷ جولای، نیروها به یک تظاهرات در رجیو امیلیا^{۴۲} حمله کردند و پنج نفر را کشتند. در ۱۹ جولای، تامبرونی استعفا داد.

^{۴۱} Fernando Tambroni

^{۴۲} Reggio Emilia

کتاب‌ها و مقالات او معطوف است به فیلم‌های پازولینی (همه‌ی آن‌ها). و یکی از این فیلم‌ها فیلمی است که مرگ مارچلو ایسی را یادآوری می‌کند ...

در ۱۹۶۲، پایان‌بندی «ماماروما»-فیلمی که باعث به راه افتادن موجی از خشونت فاشیستی می‌شود و سراسیمه توقیف می‌گردد-کاراکتر اتوره، جوانی تباردار و مریض، در زندان در حال مرگ است، او گریه می‌کند و مادرش را می‌خواند، در حالیکه به تخت خوابش بسته شده است. "کمک، کمک، چرا مرا اینجا رها کرده‌اید؟ من دیگر چیزی نمی‌دزدم، قسم می‌خورم، من دیگر چیزی نمی‌دزدم ... ماما، من خیلی سردم است ... حالم خوب نیست ... ماما! ... ماما، من دارم می‌میرم... من تمام شب اینجا بودم... من دیگر چیزی نمی‌دزدم."

در ۳۱ اگوست ۱۹۶۲، سرهنگ دوم جولینو فابی^{۴۵}، فرمانده منطقه‌ی کارابینیری^{۴۶}، ماماروما را فیلمی وقیح می‌خواند و می‌افزاید: "ما در مورد محکومیت‌های سابق نویسنده و کارگردان؛ پازولینی و یکی از بازیگران؛ فرانکو چیتی^{۴۷} در دادگاهی در رم اطلاع داریم." در میان کسانی که کار هنری پازولینی را دنبال می‌کنند این فرضیه استوار است که این پایان‌بندی فیلم اوست که پلیس ایتالیا را مضطرب کرده است. به واقع از این به بعد است که پازولینی توسط یک موج خشونت‌آمیز از سانسور و سرکوب، که برای دیگر هنرمندان ایتالیایی وجود ندارد، تحت فشار قرار می‌گیرد.

۵. "قدرت را فرو بپاشید"

قید "واضح" در مورد پازولینی زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که فرضیه‌ای که برای او مهم است را تقویت کند. پس واضح است که پی‌یر پائولو پازولینی علیه تشکیلات پلیس است. و همچنین واضح است که قضاتی که او را در زمان حیات مداوماً مورد آزار و اذیت قرار دادند در زمان مرگ او نیز به کارهایشان ادامه دادند. این از این موضع است که در شعر "حزب کمونیست به جوانان"^{۴۸} او چندین "بیت زشت" را روی صفحه قرار می‌دهد- تعریف او- با اندیشه‌ای گیج شده که زود از خط خارج می‌شود و به صورت خطبه‌ای ضد بورژوازی تبدیل می‌شود. همانطور که او اندکی بعد می‌نویسد "من از بورژوازی به شدت هراس دارم و اکنون نفرت من از آن بیمارگونه گشته است" هر چند بخش‌هایی از این شعر به طور رسمی فقیر و فاقد تمرکز قابل توجه است، اما واضح است که بعد از خواندن این سخنرانی تند و شدیدالحن (تمام آن و نه فقط ۴-۵ برگ از آن) کسی نمی‌تواند نتیجه بگیرد که "پازولینی با پلیس بود"

^{۴۵} Giulio Fabi

^{۴۶} carabinieri

^{۴۷} Franco Citti

^{۴۸} [Il Pci ai giovani] در این شعر که در سال ۱۹۶۸ در مجله‌ی اسپرسو منتشر شد، پازولینی تا اندازه‌ای با نیروی پلیس ابراز همدردی می‌کند چرا که آن‌ها را "فرزندان خانواده‌های فقیر" و جبهه‌ی روبرو یا همان دانشجویان را "فرزندان خانواده‌های بورژوازی ایتالیایی" می‌خواند. ذهنیت پازولینی از نبرد طبقاتی است. او طبقه را یک جبر گریزناپذیر می‌داند، چیزی شبیه به تقدیر نژادی، درست همانگونه که پیوریتانیست‌ها رستگاری را جبری از پیش تعیین شده می‌دانستند. نگاه پازولینی به مسئله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی چنان آمیخته با نگرشی جبرگرایانه است که می‌تواند نقش و آرایش اجتماعی گروه‌های متخاصم در یک نبرد را به نفع ریشه‌های خانوادگی آن‌ها نادیده بگیرد. متن "حزب کمونیست ایتالیا به جوانان" که تحت عنوان شعر منتشر شده است، نفرین‌نامه‌ای است سرشار از ایده‌ها در باب مبارزه‌ی طبقاتی و انقلاب که به ترکیبی خودساخته از دانشجویان چپ، حزب کمونیست ایتالیا، قضات، دولت، بورژوازی، هیپی‌ها حمله می‌کند.



در این شعر پازولینی مواجهه‌ی پلیس‌ها با دانشجویان را در واله جیولیا اینگونه توصیف می‌کند: "تحقیر شدن توسط موجوداتی که کیفیت انسانی‌اشان را از دست داده‌اند." تشکیلات پلیس دانشجویان را تحقیر می‌کند. بنابراین دانشجویان - "آن هزار یا دو هزار برادران و خواهران جوان من / که در ترنتو یا در تورینو، / در پاویا یا پیزا، / در فلورانس و اندکی در رم -" "در طرف عقل هستند"، و پلیس "در اشتباه است." اگر این را درک نمی‌کنید، نمی‌توانید قصد تناقض‌گویی پازولینی را دریابید. این تناقض به او کمک می‌کند ثابت کند که انقلاب واقعی توسط دانشجویان به دست نخواهد آمد؛ زیرا که آن‌ها خود فرزندان بورژوازی هستند. در نهایت آن‌ها می‌توانند جنگی داخلی نسلی در بورژوازی ایجاد کنند. انقلاب، پازولینی می‌گوید، تنها توسط کارگران عملی شود، کارگران تهدید واقعی نیروی سرمایه‌داری هستند، به همین دلیل آن‌ها به شدت توسط پلیس سرکوب می‌شوند؛ "آیا پلیس‌ها در مقابل یک کارخانه‌ی اشغال شده خود را مقید به یک حمله‌ی کوچک خواهند کرد؟" او این را به صورت خیلی فصیح می‌پرسد. این به واقع همان چیزی است که دانشجویان باید داشته باشند، اگر که بخواهند انقلابی باشند: بودن در میان کارگران. "استادان را اشغال کارخانه‌ها می‌سازد و نه دانشگاه‌ها." بالاتر از همه، دانشجویان ناگزیرند "تنها ابزار واقعاً خطرناک / برای مبارزه با پدرانشان / یعنی کمونیسم را" انتخاب کنند. پازولینی از آن‌ها می‌خواهد که ^{۴۹}Pci را به رسمیت بشناسند، حزبی که یک هدف نظری برای «تحدید و تخریب قدرت» دارد (انقراض دولت که مارکس آن را به عنوان هدف غایی مبارزات طبقاتی و سوسیالیسم تعریف می‌کند)، هدفی که آن را نمی‌توان در دستان شرم‌آور "دوشیزگان"، "بورژواها و پدران احمق آن‌ها" پیدا کرد. پازولینی توضیح می‌دهد که برای اشغال و پاکسازی‌ها فدراسیون‌ها، به حزب کمک خواهد کرد "تا حداقل، عناصر بورژوازی که آن را نگه می‌دارد را از بین ببرد."

این اخطار در سراسر قسمت دوم قطعه یافت می‌شود، باین‌حال - بدون تعجب - هرگز ذکر نشده است. می‌دانیم که سرتان دارد گیج می‌رود. آن‌ها به شما گفته بودند که "حزب کمونیست ایتالیا به جوانان" سرکوب دانشجویان توسط پلیس را ستایش کرد. در حالی که شما قطعات این شعر را از دهان شکنجه‌گرانی شنیدید که معترضان را به زندان‌های

^{۴۹} حزب کمونیست ایتالیا

طول‌المدت محکوم کردند. شما این‌ها را از دهان بلپی‌یترو شنیدید. شما آن‌ها را در کمیک‌های سپ^{۵۰} و کوئیسپ^{۵۱} خواندید ...

۶. یک سرودِ بدنام

" حزب کمونیست ایتالیا به جوانان " بلافاصله مورد حمله قرار گرفت، و حتی از سوی دانشجویان نیز طرد شد. فرانکو فورتینی با توهین به استقبال پازولینی رفت. در میان کوهی از توهین‌ها، نقدهای بسیاری نیز بر آن وارد شد. پازولینی تلاش کرد که تا توضیح دهد، و تناقضات را حل کند. این "ابیات" زشت بودند زیرا که به اندازه‌ی کافی منظور نویسنده را بیان نمی‌کردند. این ابیات معنای آبرونیک داشتند. در حالی که او از یک مبارزه سخن می‌گفت. با بهره بردن از یک تکنیک بلاغی^{۵۲}، اما او هرگز از نقطه‌ای که انتخاب کرده بود، بازنگشت: دعوت از دانشجویان برای انتخاب تنها راه ممکن [...] که قطعاً موردپسند بورژوازی نیست.

هر بار که مبارزات اجتماعی شکل می‌گیرند و پلیس به سوی آن‌ها می‌رود تا سرکوبشان کند، "سرود بدنام" پازولینی از پلیس حمایت می‌کند و دوباره در باتوم‌های افسران ظاهر می‌شود. این سرود از هر نوع خشونت پلیس حمایت می‌کند. از گازهای اشک‌آور، گازهای سمی، ترور کارلو جولیانی^{۵۳}، اختلال در مدرسه‌ی دیاز در جنوا، همبستگی سازمانی برای کشتنِ فدریکو آلدواندري^{۵۴} و غیره.

هر زمان و امروز، جملات جبرگرایانه‌ای مثل "پسران پدر بورژوا" - که در قبال معترضین استفاده می‌شود - و پلیس‌های پرولتاریا-فقیرزاده-برعلیه جنبش کارگری، یا مردم مطرود و جمعیت‌هایی که علیه تخریب قلمرو خود مبارزه می‌کنند، بهره‌برداری می‌شود. با این حال ما ظن داریم که این سرود از دهه‌ی ۹۰ به بعد به در میان اندیشه‌های پازولینی مهم انگاشته شده است. واضح است که در دوره‌ی ۱۹۶۸-۱۹۷۵ هیچ حاکمی، دیکتاتوری، رهبری با دستاویز قرار دادن این سرود ظلم سرسپردگان خود را توجیه نکرد. کسی که درباره‌ی رابطه‌ی پازولینی با پلیس و سیستم قضایی مذاقه می‌کند، بهتر است ابتدا درباره‌ی رابطه‌ی همیشه‌ی او با جنبش دانشجویی درست‌تر بیاندیشد.

۷. "پروپاگانداي ضدملی"

در آگوست ۱۹۶۸، درست دو ماه بعد از مناقشات بر سر "حزب کمونیست ایتالیا به جوانان"، پازولینی در تظاهرات علیه جشنواره‌ی فیلم ونیز شرکت و سالن سینما در لیدو را با مقاومت در قبال پاک‌سازی پلیس اشغال می‌کند. او مدتی بعد با چند فیلمساز دیگر متهم به "اختلال در مالکیت قانونی جشنواره بر سالن لیدو" می‌شود. هرچند در اکتبر ۱۹۶۹ از این اتهام تبرئه می‌گردد.

^{۵۰} Sap

^{۵۱} Coisp

^{۵۲} در اینجا نویسندگان از عبارت لاتین *Captatio benevolentiae* استفاده کرده‌اند که به تکنیکی بلاغی در جهت جلب حسن نیت مخاطبان در ابتدای یک سخنرانی اشاره دارد. گفته شده است که این یکی از مهمترین مشخصه‌های خطابه‌های سیسرون بوده است.

^{۵۳} *Captatio benevolentiae*

^{۵۴} *Federico Aldovandri*



در مجله‌ی تمپو مورخه ۲۱ سپتامبر ۱۹۶۸، ستون پازولینی-کائوس-حاوی نامه‌ای است به آقای نخست‌وزیر، که در آن زمان جیووانی لئونه^{۵۵} بود. نویسنده در این نامه‌ی سرگشاده دولت را برای سرکوب معترضین جشنواره‌ی فیلم ونیز سرزنش می‌کند. کسانی که معتقدند پازولینی علیه جنبش ۶۸ و معترضان آن است، این بخش از نامه‌ی او خطاب به لئونه را بخوانند:

تنها در سال‌های ۴۴-۴۵ و البته تا حدی سال ۶۸ است که مردم ایتالیا معنای خود-مدیریت‌گری و تمرکززدایی-هرچند صرفاً در سطح پراگماتیک آن-را دریافته‌اند، و با تقاضا برای دموکراسی واقعی-حتی اگر تعریف نشده باشد-سرکوب شده‌اند. رنسانس و جنبش دانشجویی سال ۶۸ دو تجربه انقلابی دموکراتیک مردم ایتالیا هستند. جز این دو همه‌ی تاریخ ما خاموشی و برهوت است و بی تفاوتی سیاسی، انحطاط دولت، بوربونیسیم و سلطه‌ی پاپ‌ها.

لئونه در پاسخ پازولینی بیهوده پیچیده‌گویی می‌کند. پازولینی اندکی موضوع را مسکوت نگه می‌دارد و در ۵ اکتبر سال ۱۹۶۸ خطاب به نخست‌وزیر می‌نویسد: "من آن شب آنجا بودم و با چشمان خودم خشونت پلیس را دیدم."

دو ماه بعد، در شماره ۲۱ دسامبر ۱۹۶۸، پازولینی در رابطه با کشته شدن یک پلیس و دو کارگر که توسط گلوله‌ی پلیس در آولا، سیسیلی از پا درمی‌آیند و حمایتش از پیشنهاد Pci مبنی بر خلع سلاح پلیس می‌نویسد:

^{۵۵} [Giovanni Leone] لئونه بعدها به مقام ریاست جمهوری رسید و در این مقام متهم به فساد مالی شد.

خلع سلاح پلیس به واقع ایجاد شرایط عینی برای تغییر فوری در روانشناسی پلیس است. یک پلیس خلع سلاح شده، یک پلیس متفاوت است. این منجر به فروپاشی ناگهانی این ایده‌ی غلط است که او [پلیس] توسط قدرت همچون یک ربات برنامه‌ریزی شده است.

در یکی دیگر از شماره‌های تمپو که اخیراً توسط جیان کارلو فررتی^{۵۶} پیدا شده است، پازولینی در پاسخ به مقاله‌ای توهین‌آمیز که توسط شخصی به نام رومانا گراندی^{۵۷}، وابسته به حزب نئوفاشیستی و دست راستی جنبش اجتماعی ایتالیا-ناسیونال^{۵۸}، نوشته شده است، می‌نویسد: " شما حداقل می‌توانید یک تلاش کوچک انجام دهید. با توجه به اینکه مدام تکرار می‌کنید که یک کارگر هستید: آیا متوجه شده‌اید که کسانی که توسط پلیس مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند کارگر هستند (و یا دانشجویانی هستند که در کنار کارگران مبارزه می‌کنند)؟"

پاییز ۶۹-مشهور به پاییز داغ- فصل مبارزات مهم و پیروزی‌های کارگران است. به عنوان یک واکنش، یک بمب در روز ۱۲ دسامبر در پیازفونتانای میلان^{۵۹} منفجر می‌شود. پس از این حادثه‌ی مرگبار به سرعت کمپینی برای آشکارسازی دخالت آنارشیست‌ها یا جنبش‌های چپ و کارگری در این انفجار آغاز می‌شود. در ۱۵ دسامبر، جوزپه پینلی^{۶۰} می‌میرد. در ۱۶ دسامبر خبرنگار شبکه‌ی Rai^۱؛ برونو وسپا^{۶۱}، در مقابل چشمان میلیون‌ها انسان می‌گوید که پیترو والپردا^{۶۲} متهم اصلی کشتار پیازفونتانای میلان است. آنارشیست جوان به سرعت در بین افکار عمومی به یک هیولا مبدل می‌شود. پازولینی، موراوایا^{۶۳}، مارائینی^{۶۴}، آسور روزا^{۶۵} و جمعی از روشنفکران دیگر بیانیه‌ای را در محکوم کردن این اقدام امضا می‌کنند. بعد از صدور این بیانیه آلبرتو جیووانینی^{۶۶} در تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۶۹ در بورگز به پازولینی حمله می‌کند:

فارغ از والپردا، کس دیگری است که همچون او از بورژوازی نفرت دارد، و همچنین به پسران جوان عشق می‌ورزد. کسی که با ترنسیویست‌هایی که بازداشت می‌شوند، احساس همدلی دارد [...] پازولینی بی‌گناه نیست، او به واقع پدر معنوی همه‌ی سرگشتگان ایتالیایی‌ست. می‌نویسم پدر زیرا طبیعت بدو اجازه نداده است که مادر شود!

پازولینی در ۱۰ دسامبر ۱۹۷۰ در مجله‌ی تمپو خطاب به مائورو فری^{۶۷}-رهبر حزب سوسیال دموکرات ایتالیا^{۶۸}- می‌نویسد:

^{۵۶} Gian Carlo Ferretti

^{۵۷} Romana Grandi

^{۵۸} Msi-Dn

^{۵۹} Piazza Fontana, Milan

^{۶۰} [Giuseppe Pinelli] کارگر اسبق راه‌آهن و آنارشیست مشهور ایتالیایی که در ۱۵ دسامبر سال ۱۹۶۹ و در حالی که در بازداشت پلیس بود به دلا بلی که هرگز اعلام نشد، درگذشت.

^{۶۱} Bruno Vespa

^{۶۲} [Pietro Valpreda] شاعر، رمان‌نویس، رقصنده و آنارشیست ایتالیایی و متهم اصلی بمب‌گذاری پیازفونتانای میلان. والپردا در سال ۱۹۸۷ و پس از ۱۸ سال زندان به دلیل کافی نبودن اسناد دست داشتن در این حادثه تبرئه شد.

^{۶۳} Alberto Moravia

^{۶۴} Dacia Maraini

^{۶۵} Asor Rosa

^{۶۶} Alberto Giovannini

^{۶۷} Mauro Ferri

حتی افراط‌گرایی یک اقلیت از گروه‌های چپ‌گرای ایتالیایی هرگز به فاجعه‌ای شبیه به پیاذفوت‌تانا ختم نمی‌شود (وصل این فاجعه به آنارشیست‌ها و چپ‌گراها حیرت‌انگیز است).

به مدت دوماه که از اول مارس ۱۹۷۱ شروع می‌شود، پازولینی به عنوان سردبیر انتشارات لوتا کونتینو^{۶۸} فعالیت می‌کند، با علم به اینکه ممکن است به زودی بازداشت و محاکمه شود. در ۱۸ اکتبر همان سال پازولینی به اتهام "تحریک نیروهای نظامی برای سرپیچی از دستورات [...]، تبلیغ مرام‌های ضدملی در جهت تشدید بحران اقتصادی دولت و منحرف کردن افکارهای عمومی" بازداشت می‌شود. حداکثر مجازات در قانون اساسی ایتالیا برای چنین جرمی ۱۵ سال حبس است. کسانی که در دادگاه علیه پازولینی شهادت می‌دهند غالباً افسران و ماموران امنیتی هستند. پس از این محکومیت، پازولینی در برنامه‌ی هفتگی انزو بیاجی^{۷۰} در شبکه‌ی Rai حاضر می‌شود و تمامی اتهاماتش را رد می‌کند. هر چند این برنامه از کانداکتور پخش شبکه حذف می‌شود و ۵ سال بعد، و پس از مرگ پازولینی با اعمال سانسور پخش می‌گردد. این به واقع یکی از مشهورترین نمایش‌های پازولینی در تلویزیون است.

در این بین، چندی از اعضای پلیس در صف شکایت از کار پازولینی هستند. در بری^{۷۱} بازرس پلیس سانتورو^{۷۲} با تاکید بر جنبه‌های ناخوشایند و وحشتناک دکامرون علیه این فیلم شکایت می‌کند. در آنکونا^{۷۳} یک شکایت دیگر علیه این فیلم ثبت می‌شود. این شکایت به نام بازرس لورنزو ماتوزی تورینی^{۷۴} ثبت شده است. در ویکی‌پدیای ایشان قید شده: "ماتوزی یکی از پیشگامان کشت قارچ خوراکی دنبلان" در ایتالیا است! در این زمان و فارغ از شکایت نیروهای پلیس از دکامرون، که البته ابداً پازولینی را مرعوب نمی‌سازد، او با تیمی از اعضای لوتا کونتینو در حال ساخت مستندی با نام "۱۲ دسامبر" درباره‌ی حادثه‌ی پیاذفوت‌تانا است. با فیلمنامه‌ای از جیووانی بونفانتی^{۷۵} و گوپردو فافی^{۷۶}، که سال بعدتر با تیتیر "با ایده‌ای از پی‌یر پائولو پازولینی" اکران می‌شود.

در نوامبر ۱۹۷۳، زمانی که رابطه‌ی پازولینی با لوتاکانتینویا وخیم و در آستانه‌ی قطع شدن است، او می‌گوید: "بچه‌های لوتاکانتینویا افراطی هستند، این شاید از نقطه نظر فرهنگی گستاخی و بی‌نزاکتی قلمداد شود، اما به هر ترتیب آن‌ها دارند شانس‌شان برای تغییر دادن وضعیت را امتحان می‌کنند، و به همین دلیل [به نظر من] مستحق پشتیبانی هستند. ما همواره می‌بایستی حداکثرها را طلب کنیم تا حداقل‌ها را به دست آوریم."

۸. "آشنایان قدیمی ما"

دوره‌ی آخر زندگی او، با تقاضای مجدد و جسورانه و لوتروار او برای یک اعلام جرم بزرگ علیه دموکراسی مسیحی، قوانین آن و همراهی‌اش با سیاست‌های پلیس، شناخته می‌شود.

^{۶۸} social-democratic MP

^{۶۹} Lotta Continua

^{۷۰} Enzo Biagi

^{۷۲} inspector of police Santoro

^{۷۴} Lorenzo Mannozi Torini

^{۷۵} Giovanni Bonfanti

^{۷۶} Goffredo Fofi

^{۷۱} شهری ساحلی در ایتالیا

^{۷۳} یک شهر ساحلی دیگر در ایتالیا

پس از "حزب کمونیست به جوانان"، بین سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵، پازولینی کمافی‌السابق از محدوده‌ها عدول می‌کند هر چند که همچنان سوءتفاهمات درباره‌ی "حزب کمونیست به جوانان" ادامه دارد. برای مثال تناقض‌هایی همچون "فاشیسم ضدفاشیست‌ها" ابزاری می‌شود در دستان احزاب راست برای تحقیر هم‌کیشان پازولینی، آن هم بدون اشاره به این واقعیت که پازولینی از این عبارت در شعر "حزب کمونیست برای جوانان"، برای حمله به ریاکاری تمام احزاب در قدرت استفاده کرده است. "احزابی که به ترورها و کشتارهای خود ادامه خواهند داد و با جذب مزدوران فاشیست و سپس با به راه انداختن یک کشمش ضدفاشیستی، بکارت ضدفاشیستی خود را نیز باز پس خواهند گرفت و با به دست آوردن آرا از جانب دزدها؛ در عین حال مصونیت باندهای فاشیست را حفظ خواهند کرد و در عرض یک روز از هر گونه اتهامی خلاص خواهند شد" او این‌ها را در ژوئن ۱۹۷۵ و در طی یک مصاحبه می‌گوید.

چپ بدون چارچوب چگونه چپی است؟ "مشتی تصاویر- کرم‌های شب تاب، پایان جهان رعیت‌ها، بدن‌های درهم‌گره‌خورده‌ی هیپی‌ها-فروکاهیده شده به کلیشه، بی‌خطر و خنثی." چپی که اتفاقاً از طریق فرهنگ مسلطی که پازولینی را محکوم می‌نمود، تغذیه می‌کرد، و از طریق روزنامه‌نگارانی که بدو تهمت می‌زدند و سیاست‌مدارانی که برای کتک زدن او در خیابان‌ها مزدور اجیر می‌کردند.

در ۸ اکتبر ۱۹۷۵، در صفحات روزنامه‌ی کوریرر دلا سیرا^{۷۷}، پازولینی به مناسبت پخش فیلم آکاتونه از شبکه‌ی Rai متنی می‌نویسد. او توضیح می‌دهد که فیلمش دو نمود آشکار رژیم‌های فاشیست و دموکراسی مسیحی را نشان می‌دهد: "اولی، تفکیک طبقاتی [در حاشیه قرار دادن طبقه‌ی فرودست] و دوم، بی‌رحمی و خشونت غیرقابل انکار پلیس."

در اشاره و تاکید بر نمود اول، پازولینی می‌نویسد، جامعه‌ی مصرف‌گرا حتی در مقابل این طبقه یکپارچه‌تر شده است و همین باعث شده که این طبقه حتی عادت‌های خود را با بدن این جامعه تطبیق دهد. به همین منظور "جهان تصویر شده در آکاتونه یک جهان تباه شده است."

زمان اندکی گذشته، اما آن بخش‌هایی از رم [که در فیلم آکاتونه آشکارا حضور دارند] تغییر کرده‌اند. این فیلم محصول نفوذ پازولینی به پشت خیابان‌ها، پیاده‌روها، ساختمان‌ها و ضمیر ناخودآگاه جوانانی است که در پیاده‌روی‌هایش در رم با آن‌ها برخورد کرده است.

اما منظور پازولینی از اشاره بر نمود دوم رژیم‌های فاشیستی و دموکرات مسیحی چیست؟ "در این مورد ما همگی با یکدیگر موافق هستیم." او می‌نویسد، و می‌داند که دوباره آتش افروخته است. او همه‌ی خوانندگان روزنامه‌ی کوریرر دلا سیرا را خطاب خود قرار می‌دهد. هر چند که ممکن است همه آن‌ها با اطلاق صفت بی‌رحم و جنایتکار به تشکیلات پلیس موافق نباشند. پس پازولینی ادامه می‌دهد: "بسیاری از کلمات بی‌معنا هستند. در هر صورت بخشی از بدنه‌ی پلیس شبیه همان چیزی هستند که نوشتیم." پازولینی در اینجا به "نگهبان مدنی"^{۷۸} رژیم فرانکو نیز ارجاع می‌دهد. ارجاعی که ممکن است امروزه برای خوانندگان غیرقابل درک باشد زیرا که آن‌ها لزوماً نمی‌دانند در تاریخ مورد اشاره‌ی پازولینی در اسپانیای فرانکو چه اتفاقی افتاده است. این بخشی از قطعه شعری با عنوان "واحد"^{۷۹} است که در ۴ اکتبر

^{۷۷} Corriere della Sera

^{۷۸} guardia civil

^{۷۹} L'Unità

۱۹۷۵ منتشر می‌شود: "شکنجه در مادرید. / آن به طور سیستماتیک توسط پلیس فرانکوئی در قبال ۲۵۰ باسکی ساکن در مادرید اعمال می‌شود. - نتیجه‌گیری یک تحقیق از سوی عفو بین‌الملل - توصیفات غربی."

این قطعه‌ی منتخب کوتاهی از شعر است، و نه کامل آن. و یک دنیای مضاعف دیگر را به ما نشان می‌دهد. از طریق پلیس فاشیست در مادرید و بارسلونا، پازولینی می‌نویسد، ما پلیس خودمان را می‌بینیم، "آشنایان قدیمی ما و شکوه و فره بدنما، کثیف، زننده، چرک و بدظاهرشان."

۹. مردی که لبخند می‌زند

سه هفته بعد از انتشار این شعر، شبی بین ۱ الی ۲ نوامبر، جسد پازولینی در ساحل گل‌آلود اوستیا^{۸۰}، لگدمال شده و آغشته در خون پیدا شد. حالا به عنوان نتیجه‌گیری ما کلمات رابرت کیسی را قرض می‌گیریم: اگر شما هوشمندانه در عکس‌های وحشتناک از نعش پازولینی مذاقه کنید، آنچه که بیش از بدن شکنجه شده‌ی پازولینی وحشتناک است، محاصره‌ی او توسط کاراگاهان و پلیسی است که بر روی زانو نشسته‌اند. یک پلیس در کنار جسد پازولینی نشسته است، او لبخند می‌زند. این عکس به وضوح یک چیز را نشان می‌دهد: یک لبخند ناخوشایند، یک لبخند موهن. این تصویر را می‌توان به عنوان نمونه‌ای از یک ایتالیای بد در نظر گرفت. منبسط شده در یک عکس سیاه و سفید و منتشر شده در صفحه‌ی اول بسیاری از روزنامه‌ها. پازولینی به مقاومت در برابر پلیس ادامه داد و پلیس به مقاومت در برابر پازولینی.

این مقاله ترجمه‌ای است از:

<https://www.versobooks.com/blogs/the-police-vs-pasolini-pasolini-vs-۲۷۱۹>
[the-police](#)

^{۸۰} Ostia